

حقیقت انسانیّه از حیثیت وحدت اصلیه و الفت روحیه مظهر واحدیت فائضه‌نیست که حکایت از تجلیات احدیت هویت غیبیه نماید در اینمقام تعینات و شئونیکه از لوازم تکثر و تفرق و مستلزم تعدّد و تشتت است ظلّ متناهی بلکه مضمحل و فانیت بناء علیه طائفان کعبه عرفان و عاشقان جمال رحمن را ارتباطی معنوی و اتحادی حقیقی و ذاتیست که از نتایج وحدت اصلیه و تحقّق الفت روحیه است و حدیث شریف انّ الله خلق الخلق فی ظلمة ثمّ رشّ علیهم من نوره و من اصابه ذلک النور فقد اهتدی و من لم یصبه فقد ضلّ دلیل جلیل و برهان مبین است مولوی گوید چونکه حقّ رشّ علیهم نوره مفترق هرگز نگردد نور هو مفترق شد آفتاب جانها در درون روزن ابدانها چون نظر در نور داری خود یکیست و آنکه شد محجوب ابدان در شکست جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست بر مثال موجها ابدانشان در عدد آورده باشد بادشان مقصد از تمهید این مقدمه آنکه هرچند در مرتبه امکان حسّی در حضرت حواسّ ظاهره بیگانه بودیم لکن در حضرات اولیّه علویّه آشنای یگانه و در ظاهر واسطه معارفه جناب سباعی افندی بودند و در حقیقت رابطه الفت عنایت واحد حقیقی چنانچه میفرماید الارواح جنود مجنّده ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست باری الحمد لله و المنة که در جمیع مراتب اساس متین حبّ حقیقی و آشنائی معنوی ثابت و راسخ شد و لذائذ الفت روحانی و محبت وجدانی حلاوت بخش مذاق اهل میثاق گشت امید از عنایت بی‌نهایت حضرت احدیت چنانست که بصر این مشتاقان نیز بمشاهده روی آن سرور آزادگان منور گردد و لیس ذلک علی الله بعزیز مضامین بلیغ و عبارات فصیح نامه نامی آنحضرت را وصف نتوانم و حلاوت و سلاست و براعت و لطافت اسرار و معانی اشعار آنجناب را تعبیر نیابم لله درّ القائل و اذا نطقت فانک الجوزاء بلبل گلزار فصاحت را بلاغتی چنین باید تا بر افنان معانی باهنگ پارسی بسراید جان رقص میکند بسماع کلام دوست باری از سرائر دل و جان قلم رقم نتواند و مداد استعداد ندارد خامه و نامه هردو بیگانه شرح حال عاشقان را دل بدل تواند گفت این نه شیوه قاصد و این نه حدّ مکتوبست